

فیلم منتخب

اومبرتو اکو

برگردان مهدی فتوحی

برای انتخاب فیلم زندگی ام هیچ تردیدی ندارم. چون یک تصویر ثابت است. "دلیجان" اثر جان فورد با عنوان اصلی "stagecoach" که من آن را در میان سال های ۳۸ و ۴۰ دیدم از این بابت مطمئن نیستم. چون کوچک بودم و فیلم های زیادی ندیده بودم این فیلم به خاطر داستانش مرا زیر و رو کرد. به این دلیل که سرخپوستها قلم نداشتند و او توانسته بود علائم سرخپوستهایش را بدون نیاز به مصنوع حقیق قلم معرفی کند. این یک ضربه ی نبوغ آمیز بود. وانگهی به این دلیل که من برای نخستین بار دریافتم که در سینما، اگر فیلم را با دقت ببینیم می فهمیم، چرخ های دلیجان ها در جهت مخالف می چرخند. بدین سان من به درک تفاوت میان واقعیت و نمایش سینمایی رسیدم. بعدها وقتی بزرگ شدم به هنگام خوانش بوطیقای ارسطو، جایی که گوهر غالب درام را توصیف می کند و می گوید که پیرنگ چیست، به خود گفتم این مرد دارد فیلم دلیجان را توصیف می کند که در آن هنرپیشه های بزرگی بازی می کنند. شاید بزرگترین آن ها "جان کارادین" باشد و همینطور بقیه ی بازیگران مثل "ژلف نیکر" که اوهم بازیگر بزرگی است و همین طور "کلر تروور" بزرگ که نقشش کم اهمیت تر است. این فیلم یک کمدی انسانی واقعی ست. چون در این سفر همه چیز هست و اتفاقی هم نیست. زیرا برگرفته از مجموعه داستان "تیلی" نوشته ی "گی دو موپاسان" است. پس کوله باری از سنت ادبی غنی بر دوش دارد و این برای من همان گوهر غالب سینما است. آن را از حفظم و با برخی از دوستان دیالوگ های فیلم را که مربوط می شوند به "توماس میچل" برای خودمان تکرار می کنیم. همان دکتر مستی که در ذهن من خانه کرده است. می توانم همه اش را تعریف کنم و اغلب آن را دوباره می بینم. جیمز باند از منظر اومبرتو اکو برگردان مهدی فتوحی بخش اول دلایل موفقیت و جذابیت فیلم های جیمز باند متعدددند. دشوار می توان همه را واکاوی کرد. مثلاً بسیار جالب خواهد بود اگر ببینیم چگونه تیپهای مختلف مردم به این فیلم ها واکنش نشان می دهند. از میان آن دلایل گوناگون، من دو نمونه را به شما نشان می دهم:

یک:

مخاطبان کاملاً از قید باور کردن آنچه که دارد روی می دهد آزادند، که قیدی ست که هم مخاطبان را، هم کارگردان و هم بازیگران را در فیلم های دیگر ژانر حادثه ای دیوانه می کند. مخاطبان در فیلم های دیگر چیزهای شگفت انگیز را پی می گیرند و پی در پی کوشش می کنند تا دریابند آیا آنچه می بینند معقول هست یا نه. ولی در فیلم های جیمز باند از همان عناوین آغازین و نیز در هر حالت از شخصیت اصلی فیلم این اشاره ی مداوم و این توافق ضمنی با مخاطبان هست که آنچه که ما برای شما تعریف می کنیم کاملاً جعلی است و اصلاً نگران نباشید چون اینجا حس بی مسئولیتی و بی فکری و لاقیدی حاکم است.

دو:

نکته ی دوم تجمل است. ما وقتی به تماشای فیلمی از باند می نشینیم این حالت روی می دهد که انگار دعوتمان کرده اند به یک جشن بسیار پر زرق و برق، با اطمینان خاطر از این که ما چیزی نخواهیم پرداخت و خودمان را در یک فضای افسانه ای می یابیم با پیشخدمت های بلند قد زیبا و مستخدمه های دورگه و ظروف طلایی و خاویار و شامپاین درجه یک و فرشهای لطیف و منوهای غذایی که مخصوصاً با هواپیما از پاریس آمده اند و ارکسترهای پنهان در میان بوته ها. همین تاثیر از ولخرجی حداکثر که در فیلم های باند هست با این واقعیت برجسته شده که همه ی آنچه که به چشم می آید واقعاً ساخته شده است. مانند ماشین اصلی که می توانید نمونه ی آن را حتا در میدان ها ببینید و به هیچ وجه نمونه های کاغذی نیستند. این احساس قابلیت صنعتی تام و تمام به مخاطبان احساس خوشبینی مطلق می دهد که طبیعتاً یک خوشبینی از نوع تبلیغاتی و مصنوعی و بسته بندی شده است.

